

انسانیت و جرائم علیه آن

مقدمه

به تازگی در فرانسه مردی در زندان مرد که متهم بود چهل و چند سال پیش به مدت دو سال عامل کشتار، شکنجه و قتل عام اهالی لیون بوده است. یک آلمانی اصیل برخاسته از رایش سوم و غرق شده در تخیلات و اوهام ناسیونال سوسیالیسم آلمان و ابر مرد هیتلر یکی از هزاران عوامل تفکر افراطی و جاه طلبانه رایش و خود یکی از دهها قربانیان شیفته رژیمی که سوداگری مرگ دیگران را تبلیغ می کرد و مدعی سردمداری و سروری عالم بوده، مردی که به هنگام پیروزی فراموش کرده بود که زمان فراموش نمی کند و به دنبال سالها انتظار در سن هفتاد و چند سالگی در پشت دیوارهای زندان جابهای تخیلات او را مرگ نابود کرد، و باز به تازگی گفتگو از کسان دیگری که نه در قفس زندان بلکه بر مسند قدرت، متهم به تجاوز به انسان و حریم انسانیت اند.

اینکه در عصر ما یکبار دیگر جرایم علیه انسانیت مطرح می شود: بمبارانهای شیمیایی مردم بیگناه و فروریختن بمب بر خانه های مسکونی، کشتارهای دسته جمعی همه نشان از جرایمی هستند که از طرفی می توانند به دلیل برخورد با وجدان جامعه بشری موضوع بحثهای اخلاقی و عاطفی باشند و از طرف دیگر به واسطه قرار گرفتن در محدوده حقوق جزای بین الملل موضوع تحلیلهای حقوقی فراوان گردند که گرچه در قسمت اول بسیار

گفته و نوشته شده اما در قسمت دوم لزوم دقت در جنبه های حقوقی و اجتماعی آن بیشتر ضروری است.

در حقوق جزای داخلی به جرایم علیه اشخاص توجه فراوان شده است و در مجموعه های قوانین و مقررات جزایی به اینگونه جرایم دقت کرده اند اما جرایم علیه انسانیت در مفهوم خاص خود اصلاحی است که در اساسنامه دادگاه نورمبرگ برای محاکمه جنایتکاران و بزهکاران علیه انسانیت به کار گرفته ده است.

توجه به اینگونه جرایم با دقت در این نکته که انسانیت را در مفهوم شناخت عام بشری مورد آسیب و خدشه قرار می دهد نیاز به تفکری مجدد در مفاهیم جرم از سویی و انسانیت از سوی دیگر دارد. مفاهیمی تقریباً روشن از نظر جرم و مبهم از نظر انسانیت. در وهله اول شناخت این مفاهیم به شکل تجریزی و در وهله دوم ترکیبی این دو از نظر آگاهی بر حدود و ثغور جرایم ضروری است.

قسمت اول _ ساخت مفاهیم جرم و انسانیت

قسمت دوم _ حدود و قلمرو جرایم علیه انسانیت

قسمت ۱

ساخت مفاهیم جرم و انسانیت

به لحاظ آشنایی با مفهوم جرایم علیه انسانیت در وهله اول باید جرم نه از باب تعریف

قانونی که بسیار در آن بحث دشه بلکه از نظر تحلیل روان _ اجتماعی آن بررسی گردد و

در ثانی باید مفهوم انسانیت مورد دقت قرار گیرد.

بند اول:

جرم

اعمال انسان تحت تاثیر کششهای درونی و فشارهای بیرونی اتفاق می افتد. غالباً کششهای درونی را به واکنشهای روانی ادمی در قبال کنشهای مختلف تعبیر می کنند و فشارهای بیرونی را به جبرهای پیچیده اجتماعی که انسان را از کودکی در بر می گیرد پیوند می زنند.

این هر دو در تکوین فعل آدمی یا ترک فعل او موثر است. انسان رفتار خود را با توجه به تعادلی که میان آن کششها و این جبرها ایجاد می کند هماهنگ می سازد و یا بهتر بگوییم ناچار از این هماهنگی است چه در غیر این صورت به اصطلاح جرم شناسان حاشیه نشین جامعه می شود و در متن اصلی نقشی پیدا نمی کند. پس از هماهنگی فرد تطبیق به هر دلیل و باوری که باشد. ناهماهنگی در حقیقت عدول آگاه فرد از معیارهاست که اگر در شکلی محدود، متعارف و فاقد لطمه و آسیب (لااقل به ظاهر امر) به جامعه باشد عمل را ضد اخلاقی، مخالف با وجدان و ضد اجتماعی نشان می دهد مشروط بر آنکه جامعه آسیبها را آنچنان جدی تلقی نکند که تنبیه موثر و شدیدی را برای مرتکبین ضروری تشخیص دهد. در صورت اول نكوهش و سرزنش با پند و اندرز پاسخگوی ناهماهنگی است: پدری فرزند دروغگوی خود را سرزنش می کند، معلمی شاگرد تنبل خود را اندرز

می دهد و مدیری کارمند فراری از کار را توبیخ می نماید. نه سرزنش پدر، نه اندرز معلم و نه توبیخ مدیر هیچ یک مجازات نیستند گرچه فرزند و شاگرد و کارمند هر یک به نوعی بامعیارهای اجتماعی که دروغ را بد می داند، تنبلی را نکوهش می کند و کم کاری را ناپسند می شمارد ناهماهنگی نشان داده اند. اما چنانچه جامعه فراتر از این مسایل به ناهماهنگیهای بنگرد و وجود و حیثیت انسانی را دستخوش آنچنان لطماتی ببیند که پاداش آنها باید به دلیل تجاوز به حریم انسان شدید باشد تنبیه موثری را برای ناهماهنگان در نظر می گیرد که اصطلاحاً این تنبیهات را مجازات می گویند در این صورت عمل فاعل را جرم می نامند و آن را فعل یا ترک فعل قابل مجازات می شناسند. بی آنکه در این تعریف به انگیزه های وقوع جرم اشاره کنند و یا به علت های آن پردازند، در این حال جرم در حقیقت ارزشها را دستخوش آسیب ساخته به معیارهای اجتماعی صدمه وارد کرده و موجب گسیختگی علقه های اجتماعی شده است مجازات مجرم تلاشی است برای استقرار تعادلی که با جرم دچار نوسان شده و جامعه انسانی را جریحه دار کرده است و انسانیت در نتیجه این یورش قربانی گردیده است.

بند دوم

انسانیت

انسانیت مصدر جعلی از انسان است، تعریف انسان در وهله نخست جنبه عینی وجود او را متبادر به ذهن می کند و در گام بعدی ذهنیت انسان در ارتباط با مفهوم ذاتی او مشخص می گردد. وقتی با شما در مورد الف صحبت می کند بلافاصله اگر او را بشناسید تصویر خارجی وی در نظرتان مجسم می شود، ادراکات هماهنگ بعدی از شناخت الف تصویر شخصیت او را به دست می دهد این شخصیت جدا از هیات مورد شناسایی شما نیست، بهتر بگوییم جنبه عینی انسان وجود خارجی اوست، آن چیزی که می بینیم و می توانیم لمس کنیم، موجودی که روی دو پا می ایستد، دارای ویژگیهای خاص جامعه خویش است و به قول فلاسفه وجود متفکر است که با منطق سرو کار دارد.

اما این موجود متفکر و منطقی چگونه به منطق دست یافته و از آن بهره برده است؟ پاسخ را باید در ذهنیت انسان که ناشی از سیستم مغزی اوست جستجو کرد. مغز با دریافت داده های خارج و تنظیم آنها به نحو مطلوب (و البته در شرایطی ممکن و با توجه به عدم اخلال ارگانیک) به مرور زمان ذهنیت انسانی را می سازد و این ذهنیت به ارزیابی مسایل و داده ها می پردازد و باز داده های جدید کسب و ارزیابیهای تازه ای به وجود می آید، شرایط روانی و جبرهای اجتماعی ماده قضاوت فرد را نسبت به خود و محیط ایجاد می کنند در حالی که خود این داده ها از محیط و شرایط خاص فرد متاثر شده اند؛ به هر حال ذهنیت با معیارهای مختلفی آشنا می شود و به تدریج معیارهای مشترکی با ذهنیت دیگران پیدا می کند، معیارهای مشترک صرفنظر از تعریف، عمق، بعد، شرایط زمانی و مکانی و نوعشان

(که تاثیر هر يك را بدو تحليلی و نگاه ترکیبی می توان بررسی کرد) عناوینی را به خود می گیرند که گرچه در همه عالم به یکسان تفسیر نمی شوند اما به دلیل اشتراک معنوی در جهات مختلف به اشتراک لفظی می رسند. بدین تعبیر انسان در این اشتراک موجودی است متفکر، مسئول، خیر خواه و نه موجودی فاقد تفکر، بی بند و بار و طالب شر و بدی، چنین موجودی در مورد مسایل به تعمق می نشیند، خود را در قبال خود، خداوند و دیگران مسئول می شناسد به ارزشهای فردی خود و دیگران احترام می گذارد، ستمگری را نفی می کند و ستمکشی را تحقیر می نماید، آزادی را دوست دارد و خیر را برای خود و دیگران جستجو می کند، شرور نیست و پلیدی را نمی پسندد و خلاصه علیرغم تفسیرهای موسع این مفاهیم از ناحیه پردازان، در حد توان خویش و با توجه به استعمال این مفاهیم در مواضع عرفی خود (چه در یک جامعه معین و چه در جوامع مختلف) سعی می کند تا انسان باشد و انسانی فکر کند. انسان بودن و انسانی فکر کردن و یا به تعبیر دیگر انسانیت با وجود تفسیر پذیری مفاهیمی تازه نیستند. بدیهی است فرهنگ جوامع مختلف تعاریف کم و بیش متنوعی از انسانیت می دهند، اما همچنانکه گفته شد وجوه مشترک این تعاریف در آن حد متعارف و منطقی قابل رویت است که بتوان تعریفی از انسانیت داد و آن را جلوه پسندیده کششهای متعالی آدمی به سوی کمال شناخت. مقصود از این کششهای متعالی مجموعه داده های مورد قبول متعارف اخلاقی اکثریت جوامع انسانی است بی آنکه موارد استثنایی نادیده انگاشته شود. انسانیت در این تعریف سخن شیرین و

جذابی برای خوشامد دیگران نیست، واقعیت جاندار زمانه و گویای سیر آدمی به سوی کمال است. شتابان از کنار آن گذاشتن و دل به نام آن خویش داشتن بی آنکه سر در قدمش نهادن و عبادتش کردن، آرام آرام به قربان فرستادن اوست، کاری که در زمانه ما به آسانی انجام می پذیرد، به سادگی فروریختن دیواری و شکستن شیشه ای.

قسمت ۲

حدود قلمرو و جریام علیه انسانیت

رفتارها و روابط انسانی افراد در جامعه غالباً بر دو محور رفتارهای عاطفی و روابط حقوقی دور می زند. انسان در رفتارهای عاطفی خود نسبت به دیگران محبت می ورزد، مهربانی می کند، خشمگین روابط افراد از این حیث است؛ اما انسان با دیگران روابط حقوقی نیز ایجاد می کند، خانه ای نی خرد یا می فروشد، پستانکار و بدهکار می گردد و نیز اعمالی انجام می دهد که گاه عنوان جرم می گیرد و برای آن مجازات تعیین می شود. این روابط که به هر حال چندان جدا از روابط دسته اول نیستند اگر در قالبهای مشخص حقوقی قرار گیرند روابط حقوقی افراد را معین می کنند. این روابط هم می توانند موضوع بحث در حقوق داخلی باشند و هم در حقوق بین الملل. مطالعه در حقوق داخلی در زمینه این روابط غالباً ساده تر است زیرا مقررات داخلی بیشتر مدون و قابلیت اجرایی آنها زیادتیر است در حالی که در حقوق بین الملل قواعد و مقررات به دلیل عرفی بودن آنها دستخوش

تعبیرها و تفسیرها طبق سلايق مختلف دولتها، مقتضيات و اوضاع و احوال می گردد. بدین
لحاظ قلمرو و جرایم علیه انسانیت در حقوق داخلی با آنچه در حقوق بین الملل با آن
برخورد می شود تفاوت دارد.

بند اول

قلمرو جرایم علیه انسانیت در حقوق داخلی

در حقوق داخلی بحثی از انسان و انسانیت نشده است ولی تجاوز به حریم انسانیت با ایجاد قواعد و مقرراتی که ارزشهای انسانی را حراست کنند مدنظر قرار گرفته است.

احترام به تمامیت جسمی و روانی فرد و همچنین حیثیت، آبرو، مال و ناموس او به عنوان ارزشهای شناخته شده در جوامع مختلف به اشکال گوناگون مورد توجه قرار گرفته است، همچنین احترام به تعهدات و قراردادهای ناشی از روابط افراد چنانچه بر مبنای قانونی و صحیح تنظیم گردیده باشند میزان ارزش در جامعه هستند.

مساله ارزش را معیارهای اجتماعی مشخص می کند که البته این معیارها نمی توانند دور از زیربنادهای جسمی و روانی افراد باشند. جایگزینی در گروه و در اجتماع معیار اجتماعی است، اما افراد دارای هوش بیشتر و ادراک دقیقتر ساده تر به این جایگزینی می رسند. البته

خصوصیات این ارزشها در ارتباط با ساختارهای روانی_ اجتماعی جوامع مختلف تفاوتی گاه اندک و گاه چشمگیر دارد. ولی به هر حال چون هر جامعه ای با ارزشهای خاص خود زندگی می کند لذا معیارها را باید حسب مقتضیات و تحولات کمی و کیفی آن جامعه سنجید. بحث در ارزشها به شناخت نسبی جامعه می انجامد، اما در جمع می توان گفت علیرغم گونه گونی جوامع مختلف، نژادهای متنوع و اندیشه های متفاوت،

انسان در کلیاتی مفاهیم ارزشها را یکسان تلقی می کند. انسان در آینه بزرگ انسانیت با قضایا به نحو منصفانه تری برخورد می کند و در غیر آن راه جدول در پیش می گیرد. تجاوز به این ارزشهاست که در حقوق داخلی عنوان جرم می گیرد و برای آن مجازات یا اقدامات تأمین تعیین می گردد و آسیب پذیری اجتماعی را محدود می کند اما این قوانین بیشتر ناظر بر فرزند نه بر اجتماع. در قوانین جزایی آسیب به جان پاداشی سخت دارد، تجاوز به مال افراد مجازاتهای شدیدی طلب می نماید و هتک حیثیت و آبروی افراد با کیفرها یمناسب جبران می گردد. در این جرایم علی الاصول وجدان اجتماعی به شکل محدود آسیب می بیند، جامعه گاه حتی از وقوع اینگونه جرایم آگاه نمی شود و تنها از طریق رسانه ها یگروهی و یا افواهی از جرایم مطلع می گردد. به طور خلاصه تاثیر این جرایم به ظاهر بیشتر در روابط متقابل شاکیان و مدعیان خصوصی و متهم یا متهمان است و عکس عملهای اجتماعی در قبال اینگونه جرایم با گذشت شاکیان و یا مجازات متهمان پایان می پذیرد. اما در قلمرو حقوق بین الملل مساله تفاوت دارد.

بند دوم

قلمرو جرایم علیه انسانیت در حقوق بین الملل

انعکاس در حقوق جامعه ملل محدود نیست چه از طرفی ابعاد آن بسیار و از سویی نتایج آن گسترده است.

الف. نظری به تاریخ

بی تردید نمی توان منکر واکنش وجدان آگاه جامعه بشری در طول تاریخ نسبت به اعمالی گردید که غبار اندوه و ملال بر رخسار انسان نشانده و او را به تفکر و عکس العمل در سرکشها و تجاوزات انسانها علیه یکدیگر واداشته است. در شناخت واقعیت این اعمال انسان عصر ما بیشتر مدیون وسایل ارتباط جمعی است که ستمگریها را آشکار می کند و تجاوزات را بر ملا می سازد. در دوره های قدیم و قبل از گسترش این وسایل و به دلیل عدم ارتباطات جنایات علیه بشر در محدوده مکانی خاص در نطفه خفه می شد و فریادهای ستمکشان در حصار قلعه های جنگی یازندانهای سهمگین به جایی نمی رسید. در دو جنگ عالمگیر و به خصوص جنگ دوم مطبوعات، رادیو و سینما هم آوا بادیگر انسانهای آگاه توانستند گوشه های دلخراش جنگ و تجاوز به حریم انسانیت را آشکار کنند و صدای گوشخراش نازیسم را که مدعی سلطه بر جهان بود به گوش عالمیان برسانند و چه به هنگام و چه پس از جنگ پرده از اعمال جنایتکارانه بردارند. نگاهی کوتاه به آمار این دوره از ایام خشونت و وحشت در اردوگاههای رژیم هیتلری و همچنین گواهی یکی از سردمداران جنگ دوم بازگوکننده این جنایات است:

۱. در اردوگاه آشویتز چهار میلیون و هفتصد هزار کشته؛

۲. در اردوگاههای تربلینکا، بلزک و ولزک سه میلیون کشته؛

۳. در اردوگاه لوبلن دو میلیون کشته.

گواهی رودلف هس از آخرین سردمداران نازیسم و فرمانده آشویتز در دادگاه بین المللی

نورمبرگ:

در ژوئن ۱۹۴۱ به من دستور داده شد در آشویتز تسهیلاتی جهت کشتار جمعی بازداشت

شدگان فراهم کنم. در این تاریخ سه اردوگاه کشتار جمعی در بلزک، تربلینکا و ولزک

وجود داشت. من از تربلینکا بازدید کردم. فرمانده این اردوگاه برای کشتار از گاز سمی

Monoxyole استفاده می کرد اما من وقتی ساختمان اردوگاه آشویتز را شروع کردم. از

zyklon استفاده کردم که نوعی اسید بود و بین سه ت پانزده دقیقه به مرگ می انجامید؛

وقتی اجساد تخلیه می شدند مامورین اختصاصی ما انگشتران را از انگشتان و طلاها را از

دندانها بر می داشتند!!

ب. شناخت جرایم علیه انسانیت _ موافقتنامه لندن (۱۸ اوت ۱۹۴۵)

تهاجمات نیروهای رایش و تجاوزات مکرر به حریم انسانی به هنگام جنگ جهانی اندیشه

اعمال کیفرهای سنگینی را برای مرتکبین این جرایم ایجاد کرد. اساسنامه ضمیمه

موافقتنامه مورخ ۸ اوت ۱۹۴۵ منعقد در لندن بین کشورهای مقابله کننده با آلمان هیتلری

در ماده C_6 خود سعی کرده است تا تعریفی از این جرایم به دست دهد بدین منظور که

آنها را از جرایم جنگ تفکیک کند. اما در واقع بیشتر به احصای این جرایم پرداخته تا تعریف آنها. طبق این ماده جرایم قتل، کستار گروهی، به بردگی کشیدن، تبعید و یا هر عمل غیر انسانی دیگر نسبت به غیر نظامیان و همچنین شکنجه و آزار با انگیزه های سیاسی، نژادی و مذهبی چه قبل یا در زمان جنگ از جرایم علیه انسانیت شناخته شده اند به عبارت دیگر جرایم علیه انسانیت لزوماً مربوط به حالت جنگ نیستند و نه تنها بین افراد ملتهای مختلف به وجود می آیند بلکه این جرایم را بین تبعه یک دولت نیز می توان دید. اما می توان گفت این شمارش حصری نیستند و می توان هم عقیده با برخی از حقوقدانان جرایم علیه انسانیت را توسعه و آنها را به هر گونه تجاوز عمدی و یا هر نوع محرومیت ارادی از حقوق اساسی موجود انسانی تسری داد. اما همین حقوقدانان خود ساله ای را مورد سؤال قرار می دهند و آن اینکه حقوق اساسی موجود انسانی را چگونه باید تعریف کرد؟ برای پاسخ استناد به قرارداد حقوق بشر سال ۱۹۴۹ می کنند کهها واژه های حقوقی اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر را بیان می کند. به عبارت دیگر این اصول معیاری برای صیانت از انسانیت در سطح عالم تلقی می شوند و عدول از آنها جرایم علیه انسانیت را ایجاد می کنند. بدین شکل می توان به استقلال اینگونه جرایم رسید.

ج. اشکالات تعریف جرم در حقوق جزای بین الملل

در حقوق بین الملل نیز (حداقل از جهت نظری) سعی می شود به انسان به همان میزان توجه گردد که در حقوق داخلی. بدین لحاظ تعریف عام جرم در حقوق جزای بین الملل و عرف بین المللی علی ظاهر با تعریف جرم در حقوق داخلی تفاوتی چشمگیر ندارد. در حقوق جزای داخلی جرم فعل یا ترک فعلی است که نظم عمومی را مختل می سازد، در حقوق بین المللی مورد تجاوز قرار می گیرد. اما نظم عمومی در حقوق داخلی به دلیل وجود دولتی تجاوز قرار می یگیرد. اما نظم عمومی در حقوق داخلی به دلیل وجود دولی مشخص در سرزمینی معین با مردمی که اکثریت دارای سنتها، آداب و رسوم مشترکی هستند و به عبارت دیگر دارای گسیختگی اجتماعی نیستند آسانتر قابل هضم و به سادگی قابل تعریف است. در حالی که تعریف این نظم در حقوق بین الملل با وجود دولتهای مختلفی که هر یک مایل به اعمال قدرت فائقه خویش هستند و هر یک واجد فرهنگی مشخص و کجرا از فرهنگهای دیگران و به عبارت ما مبتلای به گسیختگی فرهنگی چندان ساده نیست. معهدا می توان بر این نکته تکیه کرد که منافع کشورها در روابط بین المللی ایجاب می کند که تعریفی عرفی از نظم عمومی بین المللی را بپذیرند تا بدینوسیله بتوانند اعمال مخالف این نظم را جرم بشناسند و آن را به نحوی مجازات کنند. در حقیقت به یک نفع مشترک قائل می شوند و هرگونه عملی که این نفع مشترک را مورد خدشه قرار دهد مخالف نظم عمومی بین المللی تلقی می کنند. لذا می بینیم جرم بین المللی را از نظر طبیعت آن به رفتارهای نامشروعی که لطمه به اساس جامعه بین المللی وارد می سازد

تعریف می کنند. و چون جامعه بین المللی بین دولتها ایجاد شده جرم بین المللی به عنوان رفتار غیر مشروع یک دولت در روابطش با دیگر دولتها تلقی می شود. به اعتقاد ما این تعریف هر چند در قبول مفهوم نظم عمومی بین المللی با نظم عمومی در حقوق داخلی در اشتراك قرار می گیرد ولی می توان گفت در ایجاد نظم عمومی در حقوق داخلی قانون به مسایل متعددی با توجه به حدود و گنجایش و استعداد جامعه مشخص توجه دارد در حالی که در نظم عمومی بین المللی اولویت اصولاً بر منافع مشترك قرار می گیرد و نه مصالح مشترك، لذا برخورد با جرایم بین المللی بیشتر تابع این منافع است. با وجود این بی انصافی است اگر تلاشهای جامعه بشری را نادیده انگاریم. احصای جرایم علیه انسانیت و کوشش بر تعریف آن نیز چنین است. با این توضیح که این جرایم اگر در روابط بین المللی واقع شوند به عنوان یک جرم بین المللی و اگر در داخل انجام شوند به عنوان یک جرم داخلی با خصیصه بین المللی باید مورد توجه قرار گیرد.

د. عناصر تشکیل دهنده جرایم علیه انسانیت را از جرایم جنگ تفکیک کرد. هر چند اغلب این تفکیک مشکل می نماید. زیرا به اعتقاد ما کلیه جرایم می توانند جرایم علیه انسانیت نیز تلقی شوند همچنانکه بسیاری از جرایم علیه انسانیت می توانند به هنگام جنگ اتفاق افتد. معهدا با توجه به موافقتنامه مرخ ۱۸ اولت لندن و شناخت آن به عنوان عنصر اصلی قانونی جرایم علیه انسانیت اینگونه جرایم از جرایم جنگ مجزا می شوند. بدیهی است قراردادهای دیگر در زمینه صیانت از حقوق بشر و حمایت از تمامیت جسمی و

روانی انسان نیز هر یک می توانند به عنوان عنصر قانونی این جرایم تلقی گردند. البته مادام که یک موافقتنامه جهانی که کلیه دولتهای عالم به عنوان یک قرارداد مورد قبول پذیرند تصویب نشده باشد. عنصر مادی این جرایم کلیه اعمالی است که در موافقتنامه احصا شده و یا اعمالی مشابه آنها که به حقوق اساسی موجودات بشری لطمه وارد کند. در هر حال این اعمال باید آنچنان به تمامیت جسمی و روانی بشر لطمه وارد کنند که در مقایسه با جرایم عمومی اطلاق کلمه جنایت بر آنها آسان باشد. عنصر روانی اینگونه جرایم را مشکلات فراوانی در بر می گیرد که نیاز به مطالعه جداگانه ای دارد. در اینجا فقط یادآوری می کنیم که عنصر روانی را باید در قصد منجز لطمه به انسان با ارتکاب این جرایم به منظر حصول به یک سیاست خاص دانست که احراز آن البته با امکاناتی که به خصوص دولتها در اختیار دارند و توجه به آنچه که قبلاً اشاره شد مشکل می نماید.

هـ_ مسئولیت و مجازات

متأسفانه عدم وجود یک دادگاه بین المللی جزایی و در معیت آن یک دادسرای بین الملل که اینگونه جرایم را طبق مقررات مدون تعقیب و مجازات کنند موجب لوث شدن مسئولیتها و اعمال مجازات در مورد کسانی است که بی واهمه این جرایم را انجام و ترسی از کیفر آن ندارند. معمولاً تعقیب این جرایم و مجازات آنها را قوانین داخلی بر عهده می گیرند ولی همچنانکه قبلاً یادآوری کردیم قوانین داخلی بیشتر به جنبه های فردی تجاوزات علیه افراد می پردازند و به تعقیب مجرمین علیه انسانیت به دلایل مختلف

مبادرت نمی کنند. مسایل مختلفی که شرکت در جرم، معاونت در آن شروع به جرم و غیره ایجاد می شود، هر یک قابل بحث و نیازمند به آگاهی از رویه های قضایی است که متأسفانه جز در موارد محدود وجود ندارد و برگسترش اشکالات می افزاید. یادآوری کنیم که مرور زمان بر این جرایم جاری نمی شود.

نتیجه

انسانیت به عنوان میعادگاه وجدانهای آگاه انسان عصر ما تخیلی شاعرانه نیست بلکه واقعیتی والا و گرانبه است که حفظ و حراست آن تکلیف هر یک از افراد بشری است.

تخطی از حدود و تجاوز به آن جرم است و شایسته مجازات. اما موانع بسیار برای اعمال کیفر نسبت به متجاوزان، بحث در قلمرو اجرایی آن را مشکل می سازد. آیا دینسان باید ناامید از مجازات کسانی بود که با جسارت انسانیت را به بازی می گیرند و به حریم آن گستاخانه تجاوز می کنند؟ پاسخ چندان ساده نیست؛ محاکمه افرادی به اتهام جرم علیه انسانیت امیدوار کننده است اما دادگاههای داخلی به دلایل متعدد نمی توانند پاسخگوی

عادلی برای این جرایم به خاطر ماهیت آنها باشند. وجود یک قانونگذاری بین المللی متشکل از همه کشورها و یک یا چند دادگاه بین المللی جزایی مجهز به مجموعه ای از قوانین و مقررات دقیق که دور از جریانات سیاسی و تبلیغاتی به اجرای عدالت پردازند ضروری است. در عین حال غافل از تعالی آگاهی انسانها بر شناخت هستی و والایی ارزشهای انسانی بود.

منابع:

۱. شهر ری در ۴۵۰ کیلومتری جنوب پاریس.
۲. Klaus Barbis رئیس سابق گشتاپوی لیون از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ (در چهار ژوئیه ۱۹۸۷ و دادگاه جنایی رن در فرانسه باری را به زندان ابد به اتهام جنایت علیه انسانیت محکوم کرد).
۳. هر چند اینگونه جرایم ظاهراً جرایم ناشی از جنگ هستند اما در عین حال نمی توان آنها را از جرایم انسانیت جدا کرد.
۴. دادگاه معروف بین المللی که برای رسیدگی به جرایم مجرمین جنگی در نورمبرگ آلمان تشکیل شد که نقطه عطفی در تاریخ حقوق بین الملل بود این دادگاه از ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ شروع به کار کرد و دانه های خود را در ۳۰ سپتامبر و اول اکتبر ۱۹۴۶ صادر نمود. در این مورد مراجعه کنید به:
۵. تعرفی که تقریباً کلیه قانونگذاران جهانی عالم پذیرفته اند و آنرا فعل یا ترک فعلی می دانند که مستلزم مجازات یا اقدامات تامینی و تربیتی باشد (ماده ۲ قانون سابق راجع به مجازات اسلامی، مجموعه قوانین جزایی)، در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ اقدامات تامینی و تربیتی حذف شده است.

۶. مراجعه کنید به: رضا نوریها، موقعیت تفکر در سیر عمل مجرمانه، نشریه دانشکده حقوق، دانشگاه ملی ایران، شماره ۵، صفحات ۶۳ و بعد.

۷. شناخت علتها بر عهده جرم شناسی است و انگیزه ها نیز صرفاً به عنوان کیفیات مخففه در حقوق جزا در مورد بحث قرار می گیرند.

۸. این مساله البته باید با دقتی فراوان بررسی گردد چه نمی توان مدعی شد که جرایم همیشه ارزشها را مورد حمله قرار می دهند. گاه برخی از جرایم خود به عنوان ارزش در مقابل معیارهای اجتماعی تلقی می شوند. در اینجا بیشتر کلیت مساله مورد بحث است.

۹. اختلال ارگانسیم گاه به بیماریهای روانی شدید (پسیکوزها) میانجامد و گاه بیماریهای روانی خفیف را ایجاد می کند (نوروزها) با این توضیح که گروه دوم بیشتر از آنکه اختلال ارگانسیم باشند، اغتشاعات روانی را در بر می گیرند.

۱۰. این داده ها متعارف را عرف بین المللی قبول می کند، موارد استثنایی نمی توانند خدشه ای جدی بر این عرف وارد سازند.

۱۱. حقوق اساسی کشورهای مختلف بر صیانت از انسان تکیه می کنند و آن را مورد حمایت قرار می دهند. قانون اساسی کشور ما نیز در فصل سوم تحت عنوان حقوق ملت

اصول مختلفی را برای صیانت از این حقوق پیش بینی کرده است. (مراجعه کنید به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل سوم، حقوق ملت، اصول نوزده تا چهل و دوم، به خصوص اصل بیستم آن)

۱۲. مساله جایگزینی در گروه نباید همیشه بدین شکل مطرح شود و آن را دلیل هوش و ادراک دقیق بدانند. تجربه های اجتماعی همیشه توأم با هوش نیستند و عوامل متعددی در این جایگزینی دخالت می کنند.

۱۳. تاریخ تفکر شاهد صادق این ماجرا است و نستون هان آگاه هرگز از تلاش در جهت واکنش نسبت به اعمال ضد بشری به ستوه نیامده اند.

۱۴. نباید فراموش کرد که این رسانه ها خود از مواردی نیز بلندگوهای تبلیغاتی زرو مداران و شیطان صفتان بوده اند خدمت آنها بر آگاهی انسانها فراموش نشدنی است. امروز نیز نقش این وسایل در آشکار ساختن جنایات علیه انسانیت و جنایات جنگ با گسترش شبکه های تلویزیونی و مطبوعاتی فراوان به چشم می خورد. در این مورد نگاه کنید به نقش وسایل جمعی در جنگ عراق - ایران و همچنین جنگهای ویتنام و کره.

۱۷. هس که به زندان ابد محکوم شده بود سال گذشته را ر زندان وداع گفت.

۱۸. برخی از حقوقدانان قائل به ارتباط بین جنایات جنگی و جنایات علیه انسانیت هستند

معتقدند با قبول جنایان علیه بشریت به شکل مستقل خطر تسویه حسابهای سیاسی در سطح

جهانی و مداخله کشورهای مختلف در این زمینه در امور یکدیگر ایجاد خواهد شد به

اعتقاد دیگران نمی توان جرایم جنگی را نوعی خاص از جرایم علیه انسانیت دانست. شعبه

جزایی دیوان کشور فرانسه نیز بر این عقیده است. در این مورد مراجعه کنید به:

۲۰. البته ماده 60 C اسانامه نورمبرگ سعی در ارائه تعریفی از جرایم علیه انسانیت کرده و

آن را به عنوان اعمال غیر انسانی یا آزاد و شکنجه هایی دانسته که در ارتباط با هر جنایتی

است که در صلاحیت دادگاه نورمبرگ می باشد. امروزه در طرحهای جدید فهرست این

جرایم اضافه شده است.

۲۵. مراجعه کنید به زیر نویس شعار ۱۸.

۲۶. رای شعبه جزایی دیوان کشور فرانسه ۶ فوریه ۱۹۷۵:

از طرفی عناصر تشکیل دهنده جرایم انسانیت ماده 6C اسانامه دادگاه بین المللی ۸ اوت ۴۵

که قانون ۲۶ دسامبر ۱۹۶۴ آنها را غیر قابل مرور زمان می شناسد همانهایی نیستند که به

عنوان جرایم جنگ در ماده ۸۰ مجموعه قوانین نظامی و جنایت همکاری با دشمن که در

ماده ۷۰ و بعد مجموعه قوانین جزایی پیش بینی شده شناخته شده اند و از طرف دیگر قانون

هیچ دادگاه خاصی را صالح برای رسیدگی به جنایات علیه انسانیت که جنایات حقوق عمومی هستند شناخته است...

۲۷. علمای حقوق معمولاً انهدام کامل یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی را نوع شدیدی از جرایم علیه انسانیت می دانند و آن را تحت عنوان Genocide ممنوع می سازند.

۲۸. پیشنهادات مختلفی در این زمینه شده و طرحهایی نیز ارائه گردیده است که تا کنون به نتایج روشنی نرسیده است. نظیر طرح مجموعه قوانین و مقررات جزایی پروفیسور شریف

باسیونی (cherif Bassiouni) که در سال ۱۹۸۱ در مجموعه بین المللی حقوق جزا چاپ شده است و با کوششهای انجام شده توسط انجمن بین المللی حقوق جزا برای ایجاد طرحهای دیگری در این زمینه و همچنین اخیراً کوشش در مجموعه ایجاد دادگاه رسیدگی به جنایات علیه انسانیت در بوسنی و هرزگوین.

نویسنده : دکتر رضا نوربها